

آرزوی دنیایی خالی از نابرابری و ستمگری !

متن زیر سخنرانی تسلیمه نسرین در انجمن بین المللی قلم (سوند) در سال هزار و نهصد و نود و چهار به هنگام دریافت جایزه "کورت توخواسکی" ایراد شد که ترجمه آن در اختیار فارسی زبانان قرار می گیرد



بسیار خوشحالم که در جمع شما هستم. در جمع آزادیخواهانی که به خرد و ارزشهای انسانی باور دارد.

من از این همه میهمان نوازی که تا بدان حد است. که خود را انگار در خانه ی خویش احساس می کنم، سپاسگزارم. هم چنین از اعضای انجمن بخاطر گزینش من برای دریافت جایزه، بسیار متشکرم. و می دانم که از طریق این جایزه و این اجلاس به ستایش از بزرگانی خواهیم پرداخت که علیه بی خردی، بی عدالتی و ستمگری برخاستند.

من این جایزه را با کمال فروتنی می پذیرم. هر چند مطمئن نیستم که واقعا شایستگی آن را داشته باشم.

من نویسنده ی بنگلادشی ام. بنگلادش سرزمینی کوچک در جنوب آسیا است.

بیش از دویست میلیون نفر در سراسر جهان به زبان بنگالی صحبت می کنند.

این زبان دارای ادبیات مکتوبی به قدرت دست کم هزار سال و سنتی غنی است.

معروف ترین نویسنده ی بنگلادش شاید "رابیندرانات تاگور" باشد که جایزه ی نوبل 1913 را از آن خود کرد.

من نیز مانند بسیاری از نویسندگان کشورهای همجوار خودمان "تاگور" را بخاطر انسان گرایی اش، همچون یک ایده آل درم نظر دارم.

به هنگام استقلال هند از سلطه ی انگلیس در سال 1947، بنگلادش به بخشهای متعددی تقسیم شد. یکی از آن بخشها، بنگلادش نام دارد.

بخش دیگر، بنگلادش غربی یعنی قسمتی از جمهوری فدرال هند می باشد.

با این وجود، ادبیات بنگلادش تقسیم شدنی نیست. بیشتر شاعران و نویسندگان بنگلادشی در نقطه نظراتشان عرفی و در طرز تلقی هایشان آزادیخواه اند.

تا آنجا که به خود من مربوط میشود. سعی میکنم که همواره به شیوه ی خود به بیان خویش بپردازم. به جرأت هم میتوانم بگویم که من به هیچ گروه ویژه یی در جهان ادبیات وابسته نیستم.

من در رشته پزشکی فارغ التحصیل شده ام. تحصیل در این رشته به من نقطه نظری علمی بخشید. و مرا واداشت تا به مسئولیتهای خود، یعنی مبارزه برای آزادی و عدالت پی ببرم.

در نتیجه ی این آگاهی، رنج هایم از سئوالهای بی شمار پیرامون جامعه ام، بویژه شرایط زنان آغاز شد.

هنگامیکه کارم را بعنوان یک پزشک آغاز کردم. و از طریق آن با آدمهایی از اقشار مختلف جامعه برخورد کردم. عمیقاً از نابرابری و ستمگری که بر سر زمینم چنگ انداخته بود، رنج بُردم. بفرصت اصلاح و تغییر افتادم. لذا قلم به دست گرفتم. در آغاز به شعر روی آوردم. بعد بطور مرتب به نوشتن گزارش در روزنامه ها و مجلات، بویژه درباره ی موقعیت زنان در بنگلادش پرداختم.

این گزارشها تنها ورزیدگی های روشنفکرانه نبودند. شعرها، داستانها، رمانها و

همه ی نوشته ها یم، پژواک صدای زحمتکشان کشورم بود. و طبیعی است که در این میان شنوندگان مشتاقی پیدا کردم. پاسخ های متقابل خوانندگان، مخصوصاً زنان، بسیار زیاد بود. در کنار این مشتاقان، دشمنان فراوانی نیز برایم بوجود آمد. خصوصاً مذهبی های بنیاد گرای کشورم، بسیجی کینه توزانه علیه من به راه انداختند. آنها از من به دولت شکایت کردند. که زنان را به شورش وا داشته ام. گفتند که من، مذهب و مذهبی ها را بد نام کرده ام.

یک حزب بنیاد گرای اسلامی که شریک و همکار دولت بنگلادش است. شروع به تأثیر گذاری بر دولت کرد. تا میدان را بر من تنگ کنند. با وجود عناصر مترقی در پارلمان و دیگر نهادها، متأسفانه دولت موفق نشد در برابر اعمال فشارها ایستادگی کند و اولین خوش رقصی دولت برای بنیاد گرایان، توقیف یکی از رمان هایم بنام "شرم" بود.

بعد از آن به دنبال سفر کوتاهی که به اروپا و هند داشتم. بنیاد گرایان، مبارزه ی نفرت انگیزی را علیه من به خاطر بیان یک اظهار نظر در ریک روزنامه ی هندی آغاز کردند.

درست بعد از این دو رُخ داد، دولت حکم دستگیری ام را صادر کرد. خودم را مخفی کردم. اما پس از شصت روز به دادگاه مراجعه کردم. و در مقابل قرار ضمانت آزاد شدم. اما دعوا علیه من خاتمه نیافت.

اکنون میخواهم در چند جمله برای شما بگویم که من چه می نویسم که باعث خشم بنیاد گرایان اسلامی میشود. من بیشتر درباره ی نابرابری و تبعیض، بر اساس نژاد، جنسیت و مذهب مینویسم. بیشتر برای اختناق زدگان، ناتوانان، آسیب پذیران و زحمتکشان مینویسم. من مخالف آن جامعه و دولتی هستم که بین زن و مرد، فقیر و غنی، اقلیت و اکثریت اختلاف می اندازد. و این اختلاف را حفظ می کند.

من آرزوی درسرمی پرورانم؛ آرزوی جهانی خالی از نابرابری و ستمگری.

جهانی که در آن زنان، قوی هستند از نیروی خویش. و برخوردار از بزرگی و استقلال. جهانی که در آن اقلیت ها به شهروندان درجه دوم یا موجوداتی وحشت زده ی خاموش، تنزل نمیکنند. جهانی که در آن دیوانگی بنیاد گرائی چیز نا شناخته یی است. جهانی که در آن شکافهایی که انسانها را از یکدیگر جدا می کنند، محو شوند.

هرچند که واقعیت بخشیدن به این آرزوها چندان آسان نیست. اما باید نهایت کوشش مان را بکار گیریم. تا که آنها به آرزوهای تحقق یافته بدل شوند.

افتخاری که شما با اهدای این جایزه بمن ارزانی داشتید. مرا در تصمیم ام برای مبارزه در راه آرمانهایم راسخ ترمی کند. میدانم که بنیاد گرایان اسلامی میخواهند مرا ساکت کنند؛ چرا که میخواهم زنان، خود را همچون اعضای آزاد و برابر جامعه ببینند. میدانم که بنیاد گرایان میخواهند مرا خفه کنند؛ چرا که میخواهم زندگی انسانی، نه از خرافه پرستی و ناتوانی، که از خرد و علم رهنمائی بگیرد.

من خواستار آن نظم انسانی ام که در آن زنان و مردان مطیع هدف قدرت نباشند. بویژه آن قدرت کور و انحصاری که کثرت گرائی و حق داشتن عقیده ی فردی را نا بود می کند.

هنگامی که نبردی مرگبار میان قلم و شمشیر، میان نیروهای نور و ظلمت درمیگیرد. اتحادی بین انسانها، بخصوص بین نویسندگان و هنرمندان بوجود می آید. و این واقعاً و بی تردید، ارزشمند است.

من زندگی خویش را مد یون این اتحاد میدانم.

نویسندگان از سرزمین های گوناگون، دست در دست هم می کوشند تا به من

شانس زندگی کردن بدهند. میدانم که هیچگاه نخواهم توانست از عهده ی پرداخت این دین برآیم. اما تلاش میکنم تا ارزش جایزه ی انجمن بین المللی قلم را داشته باشم. تا حالا از مرگی که بنیاد گرایان اسلامی قولش را بمن داده اند. دوری

گزیده ام. راستش نمیدانم تا چه مدت دیگری موفق خواهم شد. این کار را بکنم.

به هر رو، سرنوشت من هرچه باشد. سوگند میخورم که در تعهد بینش ام نسبت به جهانی که تحت حاکمیت خرد، بُرد باری، عشق و زیبایی باشد. استوار باقی بمانم.

در پایان تعهد عمیق شما اعضا ی انجمن بین المللی قلم را نسبت به حقوق انسانی و اصل آزادی بیان، تحسین می کنم.

منبع: نشریه ی لموند.

ترجمه: کانون فرهنگی- سیاسی ایرانیان در آمریکا.